

بررسی و نقد حدیث «ولد الزنا لا یدخل الجنة»

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۳

روح الله زینلی^۱

چکیده

حدیث «ولد الزنا لا یدخل الجنة» در برخی منابع روایی شیعه و اهل سنت نقل شده است. این حدیث در منابع شیعی به صورت مرسل نقل شده و در منابع اهل سنت به جهت فرارگیری افراد غیر موثق و ضعیف در سلسله راویان، ضعیف به شمار رفته است. حدیث از جهت محتوا نیز دچار ضعف است. محتوای حدیث با برخی آیات قرآن کریم، مانند آیاتی که هر کس را مسؤل کارهای خود معرفی می کنند و آیاتی که عوامل ورود به بهشت و جهنم را بیان می کنند، ناساگار است. همچنین در مقابل این حدیث روایاتی با سند قوی تر وجود دارند که ولد الزنا را بی گناه معرفی می کنند. این حدیث به گونه ای ظلم نیز به شمار می رود و با حکم عقل به قبیح ظلم نیز سازگاری ندارد. نقل حدیث در کتب موضوعات نیز نشانه ای بر ضعف آن است. با توجه به این که توجیهاات ارائه شده برای آن نیز استحکام و استناد لازم را برای حل مشکلات ندارند، باید گفت که در صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تردید جدی وجود خواهد داشت. کلیدواژه ها: ولد الزنا، بررسی سندی، ناسازگاری با قرآن، ناسازگاری با عقل، ناسازگاری با روایات.

۱. طرح مسئله

در فقه اسلامی برای مرتکب زنا مجازات های سنگینی وضع شده است. این مجازات ها به دو دسته قابل تقسیم اند: نخست، آن هایی که در قالب حدود یا تعزیر فعالیت می یابند و دیگر، عوارض و اعتباراتی است که برای زناکار در نظر گرفته می شود؛ مانند ناپاکی و دوری از رحمت خداوند. اما این احکام و مجازات ها فقط به مرد و زن زناکار اختصاص ندارد و به

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه حکیم سبزواری (Ruholla12@gmail.com).

فرزند تولد یافته از آن‌ها نیز سرایت می‌کند. «ولد الزنا» عنوانی خاص در فقه است که موضوع احکام مختلفی قرار گرفته است. تمام این احکام از قبیل مجازات‌های دسته دوم قرار می‌گیرند که به گونه‌ای از عدم شایستگی ذاتی این فرد حکایت دارند؛ مانند عدم قبول شهادت، عدم جواز امامت در نماز جماعت و ناپاکی بدن و نیم خورده. یکی از این احکام مضمون روایاتی است که «ولد الزنا» را از ورود به بهشت محروم دانسته است. این روایات به دو دسته قابل تقسیم‌اند: روایاتی که به صورت خاص فقط از عدم دخول ولد الزنا به بهشت خبر می‌دهند و روایاتی که در ضمن به عدم دخول ولد الزنا به بهشت نیز اشاره کرده‌اند. با نگاهی به جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، از روایات دسته نخست، به سه حدیث با این مضمون و عبارت برمی‌خوریم: «ولد الزنا لا یدخل الجنة»؛ «لا یدخل الجنة ولد الزنا»؛ «لا یدخل الجنة ولد زنیة». در بررسی این حدیث، چند پرسش اصلی باید پاسخ داده شود: حدیث از نظر اعتبار سندی چه وضعیتی دارد؟ حدیث شناسان درباره این حدیث چه گفته‌اند؟ محتوای حدیث از جهت انطباق با قرآن و سنت و عقل چگونه است؟ تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد، اثر مستقلی در نقد و بررسی این حدیث و مضمون‌های مشابه آن نگاشته نشده است. از این رو، در این پژوهش بر اساس موازین علمی نقد حدیث، این روایت را از جهت سند و محتوا بررسی و نقد خواهیم نمود.

۲. منابع و مصادر حدیث

۲-۱. مصادر شیعی

این حدیث در منابع اصلی روایی شیعه، مانند کتب اربعه نقل نشده است. در برخی منابع، مانند بحار الانوار^۱ و علل الشرایع صدوق^۲ نیز در ضمن مباحث کلی‌تر به آن اشاره شده است؛ اما در برخی دیگر از منابع شیعه با صراحت نقل شده است؛ مانند آن چه در عوالی اللئالی آمده است:

وفي حدیث آخر عنه عليه السلام أنه قال: ولد الزنا لا یدخل الجنة.^۳

همچنین علامه حلی در مختلف الشیعه نیز آن را نقل کرده است.^۴ شیخ طبرسی در تفسیر

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۷۵.

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۴.

۳. عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۵۳۴.

۴. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۵، ص ۵۰۵.

جوامع الجامع آن را این گونه نقل کرده است:

قال النبي ﷺ: لا يدخل الجنة ولد الزنا، ولا ولده، ولا ولد ولده.^۱

نکته مهم درباره این نقل ها آن است که در هیچ یک از آن ها به سند حدیث اشاره نشده و به اصطلاح، حدیث مرسل است.

۲-۲. مصادر اهل سنت

در منابع حدیثی اهل سنت تمام تعابیر یاد شده نقل گردیده اند. نکته دارای اهمیت درباره این نقل ها آن است که تقریباً همه این احادیث از ابوهریره نقل شده است.

ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد ابن اسحاق در کتاب حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء چنین روایت کرده است:

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، ثنا بَرَكَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيُّ، ثنا يُونُسُ بْنُ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَدُ الزَّانَا وَلَا وَلَدُ وَلَدِهِ وَلَا وَلَدُ وَلَدِهِ».^۲

طبرانی در معجم الأوسط حدیث را با سندش چنین نقل می کند:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ: نا الْحُسَيْنُ بْنُ إِدْرِيسَ الْخُلَوَانِيُّ، قَالَ: نا سَلِيمَانُ بْنُ أَبِي هُوْدَةَ، قَالَ: نا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْمُهَاجِرِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذُبَابٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَدْخُلُ وَلَدُ الزَّانَا الْجَنَّةَ وَلَا شَيْءٌ مِنْ نَسْلِهِ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءٍ».^۳

علی بن ابی بکر هیشمی نیز این حدیث را در مجمع الزوائد نقل کرده است:

وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يدخل ولد الزنا الجنة ولا شيء من نسله إلى سبعة آباء».^۴

سیوطی نیز در جمع الجوامع (جامع کبیر) این حدیث را به نقل از ابن نجار و ابوهریره چنین آورده است:

لا يدخل الجنة ولد الزنا ولا ولده ولا ولد ولده.^۵

۱. جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۱۳.

۲. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۸، ص ۲۴۹.

۳. معجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۶، ص ۲۵۷.

۵. جمع الجوامع، ج ۱، ص ۱۹۳۴۱.

همچنین این حدیث در کنز العمال به نقل از نجار و ابوهریره آمده است.^۱ مضامین یاد شده را حافظ احمد ابن ابی بکر البوصری این گونه نقل کرده است:

رواه محمد بن یحیی بن ابی عمرو أبو بکر بن ابی شیبة، ثنا محمد بن فضیل، عن الحسن بن عمرو الفقیمی، عن مجاهد، عن ابی هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يدخل ولد زنية الجنة»؛ ورواه عبد بن حمید: ثنا عبد الرحمن بن سعد - وهو الرازی - ثنا عمرو بن ابی قیس، عن ابراهيم بن مهاجر، عن مجاهد، عن محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذباب، عن ابی هريرة، عن النبي ﷺ قال: «لا يدخل ولد الزنا الجنة، ولا شيء من نسله إلى سبعة آباء».^۲

این حدیث و مضمون آن در سنن نسایی نیز به چند طریق نقل شده است:

أخبرنا واصل بن عبد الأعلى، عن بن فضیل، عن الحسن بن عمرو، عن مجاهد، عن ابی هريرة قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «لا يدخل ولد زنية الجنة».^۳

أخبرنا عبد الرحمن بن ابراهيم دحيم الدمشقي، قال: ثنا مروان بن معاوية بن الفزاري، قال: ثنا الحسن قال سمعت مجاهد قال: كنت نازلاً عند عبد الله بن عبد الرحمن بن سعد بن ابی ذباب بالمدينة فأبطأ ليلة ثم أتانا وهو يقول: شغلني عنكم أبو هريرة ثكلت منبوذاً أمه إن كان ما قال أبو هريرة، فقلت: وما حدثكم أبو هريرة؟ فقال: حدثنا الليلة عن رسول الله ﷺ حديثين، أما أحدهما فزعم أن رسول الله ﷺ قال: «لا يدخل الجنة ولد زنية».^۴

أخبرني محمد بن وهب بن ابی كريمة الحراني، قال: ثنا محمد بن سلمة، قال: ثنا أبو عبد الرحيم قال: حدثني زيد عن المنهال بن عمرو، عن مجاهد، عن بن ابی ذباب، عن ابی هريرة قال مجاهد: كنت نازلاً على بن ابی ذباب فسمعتة يقول: أخزى الله منبوذاً إن كان أبو هريرة صادقاً قد هلك منبوذاً، إن كان أبو هريرة صادقاً فإنه زعم أبو هريرة أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «لا يدخل الجنة ولد زنا».^۵

أخبرنا محمد بن بشار، قال: ثنا محمد، قال: ثنا وذكر شعبة، عن الحكم، عن مجاهد أنه كان نازلاً على عبد الله وعنده غلام يقال له: منبوذ، فقال: ثكلتك أمك منبوذاً إن كان أبو هريرة صادقاً، قال له مجاهد: وما ذاك؟ قال: يقول: «لا يدخل الجنة ولد زنا».^۶

۱. کنز العمال، ج ۵، ص ۳۳۳؛ ج ۱۱، ص ۱۹.

۲. إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۴، ص ۱۶۶؛ ج ۸، ص ۶۴.

۳. سنن النسائي، ج ۳، ص ۱۷۷.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

أخبرني أحمد بن سعيد، قال: ثنا عبد الرحمن بن عبد الله و هو بن سعد الدشتكي، قال: ثنا عمرو وهو بن قيس، عن إبراهيم، عن مجاهد، عن محمد بن عبد الرحمن، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «لا يدخل ولد زنا ولا شيء من نسله إلى سبعة أبناء الجنة».^۱

أخبرنا هلال بن العلاء بن هلال، قال: ثنا أبي، قال: ثنا عبد الله، عن زيد، عن يونس بن خباب، عن مجاهد، عن خباب، عن مجاهد، عن بن عمر، قال: «لا يدخل الجنة ولد زنا ولا الثاني ولا الثالث».^۲

در تمام این نقل‌ها نیز ابوهریره حدیث را از پیامبر ﷺ نقل کرده است. در نقل آخر نیز گرچه مجاهد آن را از ابن عمر نقل می‌کند، اما با توجه به این‌که در چند نقل دیگر ابن عمر خود از ابوهریره حدیث را نقل کرده، در این جا نیز همان‌گونه خواهد بود و به عللی نام ابوهریره حذف شده است.

۳. اعتبارسنجی اسناد حدیث

در منابع شیعه کتاب عوالی اللثالی قدیمی‌ترین منبعی است که این حدیث را نقل کرده است. در این کتاب نیز آن چنان‌که روش مرحوم احساسایی بوده، سندی برای آن آورده نشده است. صرف نظر از نقدهای^۳ وارد بر این کتاب، نمی‌توان انکار کرد که در این کتاب، همچون دیگر کتب روایی، احادیثی وجود دارند که از نظر سند و دلالت در معرض اشکال و تردید قرار گرفته‌اند. حدیث مورد بحث یکی از این احادیث است. با توجه به این‌که در منابع اصلی شیعه، تا آن جا که نگارنده جست‌وجو نموده، چنین حدیثی وجود ندارد، درباره منبع نقل آن دو حالت متصور است: نخست، این‌که احساسایی حدیث را در منبعی دیده است که اکنون در دسترس نیست. در این صورت، باید طرق او در نقل حدیث مورد توجه و بررسی قرار گیرند. و گفتیم که در این زمینه دیدگاه‌ها مختلف است و شبهاتی وجود دارد. صورت دوم، این است که او این حدیث را از منابع اهل سنت نقل کرده باشد. حتی اگر بپذیریم که صرف

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. همان.

۳. مرحوم سید نعمت الله جزایری درباره ابن جمهور احساسایی چنین گفته است: ولكن الظاهر من حاله أنه كان يروي الأخبار من حفظه و يأخذ الأحاديث من الكتب الفقهيّة و يرويها بالمعنى، و من أجل هذا لم يُعتبر كتابه و لم يُنقل الأخبار التي أوردها فيه شواهد على الأحكام (اواسط جلد دوم شرح صغیر بر تهذیب الاحکام). گرچه این سخن را می‌توان به صورت فی الجمله پذیرفت، اما بی‌شک، نتیجه آن بی‌اعتباری کتاب نخواهد بود، بلکه براساس آن می‌توان گفت که احادیث کتاب عوالی نیازمند بررسی سندی و محتوایی هستند.

نقل از منابع اهل سنت موجب بی اعتباری روایت نمی گردد، بلکه اگر راویان موثق غیر شیعه در سند روایتی قرار داشته باشند، آن روایت مورد قبول خواهد بود، در مورد حدیث مورد بحث این مسئله صدق نمی کند؛ زیرا در تمام نقل هایی که در منابع اهل سنت آمده، این حدیث از ابوهریره نقل شده است. ابوهریره در نزد شیعیان و برخی از اهل سنت به عنوان جاعل و تدلیس گر حدیث معروف است. از این رو، در احادیث نقل شده از سوی او باید با دید تردید نگریست. بنا بر این، انتساب این حدیث به پیامبر ﷺ با تردید جدی مواجه است. به علاوه، در معدود کتاب هایی نیز که آورده شده، بدون سند و به صورت مرسل نقل گردیده است. از این رو، روایت از این جهت ضعیف به شمار می رود.

این حدیث در برخی مجامع روایی اهل سنت نقل شده و در بیشتر موارد سند آن هم آمده است. در بررسی راویان قرار گرفته در سلسله اسناد نقل های مختلف این حدیث، چند نکته دارای اهمیت است: نخست این که در برخی نقل ها در سلسله سند فقط به نام راوی اشاره شده است و این موجب ابهام در تعیین فرد مورد نظر و سنجش وضعیت او از جهت ضعیف یا موثق بودن می شود؛ برای مثال در یک نقل فقط به فضیل اشاره شده است که معلوم نیست کدام فضیل است. در نقل های دیگر، در سلسله روایت، به نام هایی مانند مجاهد، زید، حکم، شعبه، محمد، خباب و عبدالله برمی خوریم که تشخیص کیستی آن ها در مواردی دشوار است. از این رو، می توان این روایات را مجهول السند و یا مهمل بدانیم که نشان دهنده ضعف روایت است. نکته دیگر، اضطراب و قلب در سند حدیث است. در نقل های مختلف این روایت، گاه مجاهد، بدون واسطه از ابوهریره نقل کرده است و گاه نیز با واسطه از عبدالرحمن بن ابی ذباب یا عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی ذباب و گاه نیز از ابن عمر و گاه محمد بن عبدالرحمن نقل نموده است. نیز در این نقل ها گاه، عبدالله عبدالرحمن بن ابی ذباب آمده و گاه عبدالرحمن بن ابی ذباب و گاه نیز عبدالله بن ابی ذباب که از نشانه های ضعف روایت است.

نکته دیگر، قرارگیری راویانی است که برخی از علمای رجال آن ها را تضعیف کرده اند. ابوهریره، ابراهیم بن مهاجر و محمد بن فضیل از جمله این راویان هستند. راوی این حدیث از پیامبر ﷺ در تمام نقل ها ابوهریره است. او نه تنها در بین شیعیان به جعل حدیث متهم است، بلکه به خاطر وجود شواهد و دلایل متعدد، در نزد بسیاری از اهل سنت نیز متهم به جعل است؛ برای مثال، یکی از این شواهد تعداد روایتی است که او نقل کرده است. او کمتر از سه سال پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده است و در طول این مدت، حدود ۵۳۷۴ روایت نقل

کرده است. در این صورت، اگر بپذیریم که او هر روز با پیامبر بوده - که چنین نیست - در هر روز بیش از پنج روایت از حضرت نقل کرده است. این در حالی است که در منابع اهل سنت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام فقط ۵۳۶ روایت نقل شده است. این مطلب در زمان خود ابوهریره به عنوان یک ایراد مطرح بوده و او را به جهت کثرت روایت به دروغ‌گویی متهم می‌کردند. حدیث ابورزین نمونه خوبی برای تأیید این مدعا است. او می‌گوید:

ابوهریره نزد ما آمد و دست بر پیشانی‌اش کوبید و گفت: شما در میان خود می‌گویید که من به رسول خدا دروغ می‌بندم. پس شما هدایت می‌یابید و من گمراه می‌شوم.^۱
 علامه شرف الدین در این باره می‌گوید:

همین قدر کافی است که تکذیب‌کنندگان او، بزرگان صحابه هستند.^۲

ابن قتیبه می‌نویسد که عمر، عثمان، علی و عایشه ابوهریره را تکذیب کرده‌اند.^۳ امام علی علیه السلام نیز او را تکذیب کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید به نقل از استادش می‌نویسد:
 از علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

آگاه باشید که دروغ‌گوترین مردم و یا گفته دروغ‌گوترین فرد زنده بر پیامبر ابوهریره دوسی است.

او همچنین سخنان دیگر صاحب نظران را درباره بی‌اعتباری روایات نقل شده توسط ابوهریره آورده است.^۴ ابن عمرو عایشه نیز او را دروغ‌گودانسته‌اند.^۵ احمد امین مصری نیز گفته است که برخی صحابه از فراوانی حدیث او بسیار انتقاد کرده‌اند.^۶ نویسنده تاریخ آداب العرب نیز در این باره می‌نویسد:

ابوهریره در میان صحابه بیشترین روایت را دارد، در حالی که فقط سه سال صحابی پیامبر بوده است و به همین سبب، عمر، عثمان، علی و عایشه منکر حدیث او بودند و او را متهم می‌دانستند.^۷

۱. الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. ابوهریره، ص ۲۲۴.

۳. تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۷.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

۵. جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۷، ص ۳۵۲.

۶. فجر الإسلام، ص ۲۶۲.

۷. تاریخ آداب العرب، ج ۱، ص ۱۷۹.

تدلیس اتهام دیگری است که از سوی برخی نسبت به ابوهریره مطرح شده است؛ برای مثال، ابن کثیر، به نقل از مسلم بن حجاج، از بشر بن سعید نقل می‌کند که ابوهریره در مجلسی از پیامبر ﷺ حدیثی را نقل کرد و از کعب الاحبار نیز مطلبی را نقل کرد. سپس به مجلسی دیگر رفت و در آن جا آن چه را از پیامبر نقل کرده بود، به کعب الاحبار نسبت داد و آن چه را از کعب الاحبار نقل کرده بود، به پیامبر نسبت داد. یزید بن هارون نیز با صراحت از تدلیس ابوهریره سخن گفته است.^۱

راوی دیگری که در برخی نقل‌ها در سلسله راویان قرار گرفته، ابراهیم بن مهاجر است. در کتاب‌های رجال دو نفر به این نام وجود دارند: ابراهیم بن مهاجر بن مسمار المدنی و ابراهیم بن مهاجر بن جابر البجلی الکوفی، که هر دو تضعیف شده‌اند.^۲ به گفته ابن حجر، بخاری و نسایی نیز او را ضعیف دانسته‌اند.^۳ ابن عدی جرجانی نیز نام او را در الکامل آورده است. بر اساس نوشته ابن عدی، احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را تضعیف کرده‌اند.^۴

یکی دیگر از راویانی که در برخی نقل‌ها در سلسله راویان حدیث آورده شده، محمد بن فضیل است. البته در یک نقل فضیل آورده شده است. در هر دو صورت، در این که او کدام محمد بن فضیل است، ابهام وجود دارد، اما اگر مراد محمد بن فضیل بن غزوان باشد، ذهبی در میزان الاعتدال^۵ و ابن حجر در لسان المیزان^۶ از او با عنوان ضعیف یاد کرده‌اند. همچنین برخی از حدیث‌شناسان منهای بن عمرو را - که در یکی از نقل‌ها در سلسله راویان قرار دارد - از ضعف دانسته‌اند.^۷

ابن جوزی نیز درباره این حدیث معتقد است که در نقل‌های مختلف آن راویان با یکدیگر مخلوط شده‌اند. از این رو، سند حدیث مخدوش است. او درباره یکی از نقل‌های حدیث - که از ابوهریره روایت شده است - می‌نویسد:

أما حدیث أبي هريرة فمدار الطريق الأول على إسرائيل. قال يحيى: أصحاب الحديث لا

۱. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۹.
۲. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱، ص ۶۷.
۳. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۱۴.
۴. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۱، ص ۳۴۸.
۵. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۹.
۶. لسان المیزان، ج ۷، ص ۳۷۲.
۷. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۸، ص ۴۲.

یکتوبون حدیثه، وقد ضعفه الترمذی والدارقطنی. قال الدارقطنی: ثم اختلف علی مجاهد فی هذا الحدیث علی عشرة أوجه، فتارة یروی عن مجاهد، عن أبی هریرة، وتارة عن مجاهد، عن ابن عمر، وتارة عن مجاهد عن أبی ذئاب، وتارة یروی موقوفاً، إلى غیر ذلك، وکله من تخلیط الرواة. و فی الطریق الثانی من لا یرف. و فی الثالث إبراهیم بن مهاجر، ضعفه البخاری والنسائی.^۱

بنا بر آن چه گفته شد، حدیث را می توان از نظر سند ضعیف دانست.

۴. گفتار صاحب نظران و حدیث شناسان

حدیث شناسان و عالمان مسلمان درباره این حدیث نظرات مختلفی را اظهار کرده اند که می توان آن ها را به دو بخش موافق و مخالف تقسیم نمود. دیدگاه های موافق آن دسته از توجیحات و توضیحات است که با فرض درستی سند حدیث ارائه شده اند و به گونه ای نشان دهنده پذیرفتن آن است. دیدگاه های مخالف نیز حدیث را یا از جهت سند و یا محتوا نادرست معرفی می کنند. در این مجال به مهم ترین این دیدگاه ها اشاره می کنیم.

۴-۱. موافقان

علامه مجلسی با اشاره به دو دسته روایات ناسازگار و متفاوت در این زمینه، تلاش کرده تا میان این روایات جمع کند. از دیدگاه وی، بر اساس روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولد الزنا به بهشت نمی رود، اما معنای این روایت آن نیست که او به جهنم خواهد رفت و عقاب خواهد شد، بلکه او به جهنم هم نمی رود. یا این که او چون کارهای نیک انجام داده است و مرتکب گناه نشده است، اگر وارد جهنم هم شود، در آن جا ثواب خواهد دید و متنعم خواهد شد. البته علامه در انتهای کلام خود تأکید می کند که این موضوع از مطالبی است که نمی توان درباره آن اظهار نظر دقیقی کرد، بلکه باید گفت که فقط خداوند متعال دیدگاه درست را می داند.^۲ گرچه علامه مجلسی در این موضوع قایل به توقف شده، اما از مجموع سخنان وی نمی توان نادرستی روایت را دریافت نمود.

درباره حدیث، توجیه دیگری هم مطرح شده است که آن را نیز می توان به معنای پذیرش حدیث دانست. بر اساس این توجیه، معنای حدیث آن است که ولد الزنا به خاطر عمل پدر و

۱. الموضوعات، ج ۳، ص ۱۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۸۷.

مادرش وارد بهشت نمی‌شود، بر خلاف فرزند حلال‌زاده؛ زیرا فرزند حلال‌زاده اگر در کودکی بمیرد و پدر و مادرش مؤمن باشند، به آنان ملحق می‌شود و به خاطر صلاحیت و شایستگی والدینش به درجه آنان نایل می‌گردد؛ همچنان‌که در آیه شریفه آمده است:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ﴾^۱

اما ولد الزنا از این ویژگی بی‌بهره است.^۲ چنان‌که پیداست، در این دیدگاه، درستی روایت به صورت تلویحی پذیرفته شده است. برخی نیز گفته‌اند که برای ولد الزنا اکتساب فضایل دشوار و ارتکاب رذایل و گناه آسان است. از این‌روست که او به بهشت نمی‌رود.^۳ این دیدگاه را نیز می‌توان در شمار موافقان به حساب آورد. القاری با این‌که حدیث را در الموضوعات خود آورده، اما بر آن است که اگر حدیث صحیح بود، می‌توانستیم در توجیه آن بگوییم که بین این حدیث و اصل عدالت در جزا ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا این‌که او به بهشت نمی‌رود، به خاطر کار پدر و مادرش نیست، بلکه به این دلیل است که غالباً از نطفه ناپاک کار پاکیزه سر نمی‌زند و جز نفس پاک وارد بهشت نمی‌شود. حال اگر در بین افراد ولد الزنا نیز پاکی پیدا شود، به بهشت خواهد رفت. در این صورت، حدیث از انواع عامی است که تخصیص خورده است.^۴

۴-۲. مخالفان

در مقابل، صاحب نظرانی وجود دارند که صحت حدیث در سند و محتوا را نپذیرفته‌اند و در این باره توضیحاتی نیز ارائه کرده‌اند. به گفته مناوی، ابن جوزی این حدیث را به دلیل مخالفت با اصولی مانند ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾، موضوع دانسته است. او در این باره می‌افزاید:

این روایت در معجم الأوسط از ابن عباس نقل شده است و هیشمی در باره‌اش گفته که در سند این روایت محمد بن لیلی قرار دارد که حافظه خوبی نداشته است و ضعیف است و ذهبی در مهذب نیز اسنادش را ضعیف دانسته است.^۵

عجلونی نیز در این باره می‌گوید:

۱. سوره طور، آیه ۲۱.
۲. فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴، ص ۵۶۳.
۳. همان.
۴. الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة، ص ۴۶۶.
۵. فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۶، ص ۴۷۲.

این گفته (ولد الزنا لا یدخل الجنة) بر سر زبان‌ها افتاده است، ولی اصل و پایه‌ای ندارد.^۱

همیشگی در مجمع الزوائد این حدیث را به نقل از طبرانی آورده است، ولی به خاطر وجود حسین بن ادريس در سندش، آن را ضعیف دانسته است.^۲ القاری نیز درباره این حدیث گفته است که بین مردمان این حدیث بر سر زبان‌ها می‌چرخد، اما در سنت پیامبر چنین مطلبی ثابت نشده است، بلکه قاضی مجدالدین شیرازی آن را باطل دانسته است.^۳ در بسیاری از استفتاهایی که درباره این حدیث انجام شده نیز آن را ضعیف و موضوع دانسته‌اند.^۴

۵. نقل حدیث در موضوعات

یکی دیگر از نکات قابل توجه درباره این حدیث، نقل آن در کتاب‌های موضوعات^۵ است. از جمله می‌توان به الموضوعات ابن جوزی اشاره کرد. وی در این کتاب، بابی را با عنوان «فی ان ولد الزنا لا یدخل الجنة» گشوده است و در آن، دو حدیثی که این مطلب را بیان داشته‌اند، آورده است. یکی از این احادیث از عبد الله عمر و دیگری از ابوهریره نقل گردیده و برای هر کدام سه طریق برشمرده شده است. البته روایت عبد الله بن عمر با روایت مورد بحث متفاوت است؛ گرچه در بخشی از آن به نرفتن ولد الزنا به بهشت هم اشاره شده است. اما روایت ابوهریره همان روایت مورد نظر ماست. آن چه برای ما دارای اهمیت است، اظهار نظر او درباره این روایت است. وی با صراحت می‌گوید:

۱. كشف الخفاء و مزيل الألباس، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۶، ص ۲۵۷.

۳. الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة، ص ۳۶۳.

۴. مرکز فتوی قطر: fatwa.islamweb.net

۵. کتاب‌های «موضوعات» گونه‌ای از تألیفات حدیثی‌اند که موضوع آن‌ها نقد و بررسی احادیث بر ساخته یا احادیثی است که درباره آن‌ها ادعای ساختگی بودن شده است. در این کتاب‌ها، در ذیل هر حدیث، به علل جعل و جعل آن اشاره می‌شود. احادیث این کتاب‌ها غالباً بر اساس ابواب اعتقادی و فقهی مرتب می‌شوند. تا قبل از قرن پنجم تألیف در این باب، صورت مستقلى نداشت و محدثان بیشتر در کتاب‌های «علل» و کتاب‌هایی که در معرفی رجال ضعیف و کذاب می‌نوشتند، چنین احادیثی را گرد می‌آوردند. در قرن پنجم اولین کتاب در این باب با نام الموضوعات، اثر ابوسعید محمد بن علی النقاش اصفهانی (م ۴۱۴ق) پدید آمد و سپس کتاب‌های دیگری در این باب تألیف گردید که همه پایه‌ای شدند برای تألیف مشهورترین کتاب در این باب، یعنی الموضوعات من الاحادیث المرفوعات اثر ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن الجوزی (م ۵۹۷ق) (تدوین السنة النبویة: نشأته و تطوره من القرن الاول الى نهاية القرن التاسع الهجرى، ج ۱، ص ۱۸۱). به نقل از مقاله «گونه‌های تألیفات حدیثی»، مجید معارف، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۵۸۷۵ (نسخه اینترنتی).

لیس فی هذه الأحادیث شیء یصح؛^۱

در این احادیث چیزی (سند و محتوا) صحیح نیست. نکته قابل توجه در این باره آن است که از نظر او هر کدام از این طرق سه‌گانه با مشکل جدی مواجه هستند. در این صورت و با توجه به آن چه درباره ابوهریره گفته شد، ضعف این حدیث آشکارتر می‌گردد.

این حدیث در دیگر کتب موضوعات هم آمده است؛ برای مثال، در الموضوعات الکبری این حدیث از روایات موضوع دانسته شده است و تأکید شده است که وجود چنین حدیثی در سنت ثابت نشده است.^۲

۱-۵. بررسی محتوایی

بررسی درستی یا نادرستی یک حدیث، به صورت کلی، به دوروش صورت می‌گیرد: روش نخست، بررسی سند حدیث است که پیش‌تر در بخش نخست مقاله به آن پرداخته شد. روش دیگر، بررسی محتوای حدیث است که از سه جهت قابل بحث است: عرضه حدیث بر قرآن کریم، عرضه حدیث بر احادیث دیگر و عرضه حدیث بر عقل برهانی.

۱-۱-۵. عرضه حدیث بر قرآن کریم

بر اساس مبانی فقه الحدیث، یکی از راه‌های بررسی درستی یا نادرستی متن یک حدیث، عرضه آن بر قرآن کریم است. این قاعده و اصل، برگرفته از احادیث متعددی است که در این زمینه روایت شده است؛ برای مثال، می‌توان به این حدیث اشاره نمود:

عن ابی جعفر الثانی رضی الله عنه فی مناظرته مع یحیی بن أکثم أنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قد کثرت علیّ الکذابة و ستکثر. فمن کذب علیّ متعمداً، فلیتبعوا معقده النار، فإذا أتاکم الحدیث، فأعرضوه علی کتاب الله و سنتی. فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوا به و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تأخذوا به».^۳

در این زمینه باید توجه داشت که در این احادیث سخن از مخالفت با قرآن است؛ یعنی اگر حدیثی با قرآن مخالفت داشته باشد، بی اعتبار خواهد بود. بر این اساس، ما ملزم به

۱. الموضوعات، ج ۳، ص ۱۱۱.

۲. الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، ص ۳۶۲.

۳. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

رعایت قدر متیقن، یعنی عدم مخالفت هستیم و اثبات موافقت برای اعتبار حدیث لازم نیست.^۱ اکنون پرسش این است که حدیث مورد بحث آیا مخالف آیات قرآن است یا خیر؟ در این حدیث، به صورت مطلق، گفته شده است که زاده زنا وارد بهشت نمی‌شود. لازمه این مطلق‌گویی آن است که بگوییم او حتی اگر فرد شایسته‌ای هم باشد و کارهای خیر هم داشته باشد، باز به بهشت نخواهد رفت. این اطلاق با چند دسته از آیات قرآن کریم ناسازگار است:

نخست، آیاتی است که بیان می‌کنند هر کس کاری را اعم از خیر یا شر انجام دهد، پاداش و جزا داده خواهد شد.^۲ نکته مهم در این آیات این است که در تمام آن پاداش و جزاها منوط به انجام عمل است. به عبارت دیگر، هر کس کاری را انجام دهد، پاداش یا عقاب خواهد دید. بر این پایه، حدیث مورد بحث از دو جهت با این آیات ناسازگار خواهد بود: نخست، این که بر اساس این حدیث عدم ورود به بهشت نوعی مجازات به شمار رفته است. در واقع نیز محرومیت از بهشت مجازاتی سخت به شمار می‌رود. اما می‌توان پرسید که این مجازات به خاطر انجام کدام کار و کدام خطا برای زاده زنا رقم خورده است؟ در آیات مذکور بر این حقیقت که هر کس کاری را انجام دهد، تأکید شده بود. این به معنای آن است که این کار باید اختیاری باشد تا انجام آن را بتوان به فرد نسبت داد. در حالی که این حدیث می‌گوید زاده زنا فقط به خاطر این که چنین متولد شده است، لیاقت ورود به بهشت ندارد. بی‌شک، تولد از کارهایی نیست که شخص خود در آن نقشی داشته باشد. به عبارت دیگر، تولد متعلق اختیار آدمی نیست تا بر آن پاداش و عقاب مترتب شود. جهت دیگر ناسازگاری این است که اگر زاده زنا کارهای خیری را انجام دهد و از بدی‌ها دوری کند و مستحق ورود به بهشت به عنوان پاداش گردد، باید پاداش گیرد. اما این حدیث استحقاق چنین پاداشی را رد می‌کند. در واقع، در آیات یاد شده تصریح شده است که اگر کسی کار خیری را انجام دهد، پاداش آن را چند برابر خواهد دید، بنا بر این، از این جهت نیز بین حدیث و این آیات ناسازگاری وجود دارد.

دسته دیگر، آیاتی هستند که دو عامل ایمان و عمل صالح را به عنوان اصلی‌ترین عوامل ورود به بهشت معرفی کرده‌اند.^۳ در این آیات، به صورت مطلق بیان شده است که هر کس

۱. برای آگاهی بیشتر، رک: «اقتراح تحلیل روایات عرضه حدیث بر قرآن»، «بررسی روایات عرضه».

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۳؛ سوره قصص، آیه ۸۴؛ سوره انعام، آیه ۱۶۰؛ سوره نجم، آیه ۳۱؛ سوره آل عمران، آیه ۳۰؛ سوره زلزله، آیه ۷-۸؛ سوره انبیاء، آیه ۹۴؛ سوره طه، آیه ۱۱۲.

۳. سوره غافر، آیه ۴۰؛ سوره نساء، آیه ۱۲۴؛ سوره مریم، آیه ۶۰؛ سوره بقره، آیه ۲۵ و...

ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، وارد بهشت خواهد شد. اطلاق «مَن» و «الذین» شامل زاده زنا نیز می‌شود و او نیز در صورتی که ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد، به بهشت خواهد رفت؛ در حالی که بر اساس حدیث مورد بحث حتی زنازاده‌ای که ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد نیز وارد بهشت نخواهد شد. این سخن آشکارا در تضاد با آموزه‌های قرآن کریم است.

دسته سوم، آیاتی است که هر کس را مسئول کارهای خود معرفی می‌کنند. در این آیات تأکید شده است که هر کس پاسخ‌گویی کارهای خود است و چنین نیست که سنگینی بار یکی بر دوش دیگری باشد. در یک آیه^۱ با صراحت بیان شده است که هر فرد تنها دازنده چیزهایی است که خود به دست می‌آورد و وزر و سنگینی گناه هیچ کس بر دوش دیگری نیست. این حقیقت در آیات دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^۲ چنان‌که پیداست، در تمام این آیات برای اصل تأکید شده، در حالی که در حدیث مورد بحث به آن توجه نشده و بلکه برخلاف آن عمل گردیده است. زاده زنا نتیجه گناه پدر و مادرش است. در این بین، بی‌شک عاملان زنا با اختیار مرتکب گناه شده و سزاوار تنبیه و عقاب هستند، نه فرزند تولد یافته از آن‌ها. این کودک خطایی مرتکب نشده است تا بخواهد تاوان گناه پدر و مادر را بدهد. باید دقت نمود که منظور ما این نیست که زاده زنا به جای پدر و مادرش عقاب می‌بیند، بلکه مراد آن است که اگر حتی پدر و مادر توبه کنند و یا بر کردار بدشان مجازات شوند، باز در شرایط این کودک تغییری ایجاد نخواهد شد و او همچنان از ورود به بهشت محروم خواهد بود. بنا بر این، حدیث یاد شده با این دسته از آیات نیز سازگار نیست.

۶. عرضه بر احادیث

یکی دیگر از شیوه‌های سنجش درستی یا نادرستی یک روایت، بررسی سازگاری یا ناسازگاری آن با دیگر روایات به ویژه روایات قطعی است.^۳ در این زمینه می‌توان به روایات مختلفی استشهد نمود که به عنوان نمونه به برخی اشاره می‌کنیم.

شیخ مفید در الارشاد ماجرای را نقل می‌کند که زنی حامله را به اتهام زنا نزد خلیفه دوم آوردند. خلیفه حکم به سنگسارش داد. امام علی (علیه السلام) - که در مجلس حضور داشت -

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵؛ سوره فاطر، آیه ۱۸؛ سوره زمر، آیه ۷؛ سوره نجم، آیه ۳۸.

۳. اصول و قواعد فقه الحدیث، ص ۱۸۶.

فرمود: توفیق می‌توانی درباره خود این زن که مرتکب گناه شده، حکم صادر کنی، اما در مورد بچه‌ای که در رحم دارد، نمی‌توانی! مگر نخوانده‌ای که قرآن کریم فرموده است که کسی بارگناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. عمر گفت که مشکلی را ندیدم، مگر این که ابوالحسن برای آن راه حلی داشته باشد، چه کنم؟ حضرت فرمود: بگذار تا بچه‌اش به دنیا بیاید، پس اگر کسی کفالت فرزندش را پذیرفت، حد را بر او جاری کن.^۱

امام صادق علیه السلام در روایتی به صورت مفصل مسائلی را از اصول و فروع دین بیان داشته‌اند. در بخشی از این روایت طولانی آمده است:

و خداوند تعالی اطفال و کودکان را به خاطر گناه پدرانشان عذاب نمی‌کند. او در قرآن کریم فرموده است که کسی سنگینی بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و نیز فرموده است که برای انسان جز نتیجه تلاشش چیزی نیست. و از خداوند چنین انتظار می‌رود که تفضل کند و ببخشد نه این که ظلم کند.^۲

این مضمون در روایتی از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است.^۳

این دو روایت آشکارا مضمون روایت مورد بحث را نفی می‌کنند و با آن ناسازگارند. هر دو روایت، گذشته از محتوای قابل دفاعشان، دارای سند هستند و در منابع معتبر حدیثی نقل شده‌اند. از این رو، می‌توانند شاهدی بر ضعف و بی‌اعتباری محتوای حدیث مورد بحث باشند.

حاکم نیشابوری نیز حدیثی را به این بیان نقل کرده است:

لیس علی ولد الزنا من وزر ابویه شیئ «وَلَا تَزُرُ وَاِزْرَةَ وِزْرَ اُخْرٰی».

او این حدیث را از نظر سند صحیح دانسته است.^۴

در این حدیث با صراحت بی‌گناهی زاده زنا مطرح شده است که با حدیث مورد بحث ناسازگار است.

غیر از این حدیث، حدیث دیگری نیز وجود دارد که از نرفتن ولد الزنا به بهشت سخن گفته است:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ صَاحِبُ خَمْسٍ: مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَلَا مُؤْمِنٌ بِسُخْرٍ وَلَا مَنْ أَلَى ذَاتِ مُحْرَمٍ وَلَا

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۰۸.

۲. التوحید، ص ۴۰۷.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تحف العقول، ص ۴۲۱.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۰۰.

قَاتِعُ رَحِمٍ وَلَوْ بِسَلَامٍ وَلَا وُلْدُ الرَّئِي.

از این رو، ممکن است گفته شود که این حدیث با برخی احادیث دیگر سازگاری دارد و به گونه‌ای قابل تأیید است، اما باید توجه داشت که در این روایت ولد الزنا با چهار نفر دیگر شرایط متفاوتی دارد. تمام کسانی که این روایت از عدم ورودشان به بهشت سخن گفته، غیر از ولد الزنا، از روی اختیار مرتکب گناه شده‌اند و عاقلانه است که بپذیریم گناهشان سبب محرومیت آنان از بهشت است. باید دقت نمود که این محرومیت به گونه‌ای عقاب به شمار می‌رود؛ اما زاده زنا برخلاف این چهار نفر، نقشی در تولد خود و گناهی که پدر و مادرش مرتکب شده‌اند، نداشته است. بنا بر این، باز تمام آن چه گفته شد، متوجه این بخش از روایت خواهد بود و این روایت نمی‌تواند مؤید حدیث مورد بحث قرار گیرد.

۷. عرضه بر حکم عقل برهانی

حدیث مورد بحث با برخی قواعد و احکام قطعی عقلی نیز سازگار است. در میان مسلمانان از دیرباز بحثی با عنوان حُسن و قبح عقلی مطرح بوده است و همواره دو گروه وجود داشته‌اند که برخی طرفدار حُسن و قبح عقلی بوده‌اند و برخی نیز آن را نپذیرفته‌اند. شیعیان و معتزله در گروه نخست قرار می‌گیرند و به خاطر پذیرش عقلی بودن حُسن و قبح، به عدلیه شهرت یافتند.^۲

به اعتقاد عدلیه، افعال، فارغ از این که متعلق امر و نهی الهی قرار گیرند، متصف به خوبی و بدی می‌شوند و این خوبی و بدی را انسان‌ها درک می‌کنند. در مقابل عدلیه، اشاعره قرار می‌گیرند که معتقدند حُسن فقط چیزی است که شارع به آن امر می‌کند و قبیح نیز آنی است که شارع از آن نهی فرموده است. در این صورت چنین نیست که افعال بذاته و فارغ از امر و نهی شارع متصف به حُسن و قبح گردند.^۳

حُسن و قبح خود نیز دارای تعریف‌های متعددی هستند، اما آن چه به نظر می‌رسد، تعریف پایه و اصل به شمار می‌رود و در بیشتر منابع مربوط نیز مورد پذیرش واقع شده، این تعریف است که: حُسن فعلی است که انجامش مذمت و بدگویی را در پی ندارد و قبیح فعلی است که انجامش باعث مذمت شود.^۴ اکنون با توجه به این معنای از حُسن و قبح

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۴.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۳۳؛ فرهنگ علم کلام، ص ۱۵۹.

۳. شرح المقاصد، ج ۴، ص ۲۸۲؛ نهایه الاقدام فی علم الکلام، ج ۱، ص ۶۱.

۴. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ص ۳۰۲؛ المحصل، ص ۴۷۹.

می‌توان گفت که عدم ورود زاده زنا به بهشت قبیح است؛ زیرا عقلا کسی را سزاوار سرزنش و مذمت می‌دانند که مرتکب گناه و خطا شده باشد. در واقع، حکم به عدم ورود ولد الزنا به بهشت مصداق بارز ظلم است، و ظلم را نیز همه نادرست می‌دانند. عقاب یک نفر به خاطر گناه دیگری ظلم است و ظلم نیز از ساحت پاک الهی به دور است. به خاطر همین حکم عقلی، قرآن کریم نیز هر کس را مسئول کارهای خود می‌داند. بنا بر این، حدیث مورد بحث با این حکم قطعی عقلی نیز ناسازگار است و از این جهت بی‌شک از اعتبار خواهد افتاد.

ممکن است در این باره اشکالی به این بیان مطرح شود: جهان بر اساس نظام دقیق علت و معلول‌ها بنا شده است و هر معلولی از علتی خاص به وجود می‌آید و هر علتی نیز معلول مخصوص به خود را دارد. ممکن است در این جهان پدر و مادری بر اثر عدم آگاهی و یا خطاکاری باعث شوند تا فرزندشان بیمار و معلول به دنیا بیاید. بی‌شک کودک آنان در این مسئله نقشی نداشته است، ولی مجبور است عمری را با درد و رنج به سربرد. در چنین موردی کسی نمی‌گوید که عدالت خداوند زیر سؤال می‌رود. حال در مورد عدم ورود زاده زنا به بهشت نیز همین گونه سخن بگوییم و آن را نتیجه خطای پدر و مادر بدانیم.

در پاسخ باید گفت که قیاس این جهان مادی با جهان آخرت - که مجرد از ماده است - نادرست است. در این جهان بیماری‌ها و معلولیت‌های جسمی و مشکلاتی از این قبیل ناشی از تعارض و تداخل موجودات مادی با یکدیگر است که آن نیز به خاطر محدودیت‌های جهان مادی است. اقتضای عدالت در این جهان آن است که هر علتی معلول خاص خود را به وجود آورد. در رخداد بیماری این اتفاق افتاده است؛ یعنی علت بیماری وجود داشته که در این صورت معلول هم باید به وجود آید؛ اما درباره این که کودک بیمار نقشی نداشته است، ولی درد و رنج را باید تحمل کند، باید گفت که این درد و رنج و تحمل آن چیزی جز یک فرایند طبیعی که آن باز خود در حوزه علیت معنا می‌یابد نیست. البته بر اساس روایات می‌توان گفت که این فرد چون خود نقشی نداشته در جهان دیگر متناسب با رنجی که تحمل کرده است، پاداش خواهد دید؛ اما در هر حال این جهان مادی است و تعارض لازمه وجود آن است. انسان‌ها با کسب علم و تأمل بیشتر در این جهان می‌توانند زمینه‌های ایجاد این تعارض‌ها را کمتر نمایند؛ اما جهان آخرت جای تعارض نیست. از این رو، معنا ندارد یکی را به جای دیگری عذاب کنند.

و آنچه بر اساس این اصل که هر علتی معلول خاص خود را دارد، ورود به بهشت و جهنم

نیز معلول عوامل خاص خود است. عوامل ورود به بهشت و جهنم از قبیل اعمال جوانحی و جوارحی است؛ یعنی هر کس بخواهد وارد بهشت گردد، باید ایمان و عمل صالح را با هم داشته باشد. و در مقابل کسی که به جهنم می‌رود، باید در یک بخش از ایمان و عمل صالح و یا هر دوی آن‌ها دچار نقص و کاستی آن‌هم از نوع عامدانه باشد. حال در مورد زاده زنا کدام مورد صادق است؟ آیا او کاری را انجام داده است تا از ورود به بهشت محروم شود یا مستحق ورود به جهنم گردد؟ بی‌شک چنین نیست، بلکه این پدر و مادر او هستند که عامل و انجام دهنده گناه بوده‌اند و همان‌ها نیز باید مجازات شوند. بنا بر این، درباره زاده زنا علت - که ارتکاب آگاهانه و عامدانه گناه است - موجود نشده تا معلول، یعنی محرومیت از بهشت تحقق یابد.

۱-۷. بررسی توجیحات موافقان

توجیه و وجه جمع علامه مجلسی دو بخش داشت که از هر دو جهت قابل نقد است. جهت نخست، این بود که ولد الزنا گرچه به بهشت نمی‌رود، به جهنم هم نخواهد رفت. اما باید گفت که اصل سخن در این است که چرا او نباید به بهشت برود؟ در مباحث پیشین گفته شد که بهشت نرفتن او با آیات قرآن کریم و حکم عقل و روایات قطعی ناسازگار است. بنا بر این، با این گفته که او به جهنم هم نمی‌رود، نمی‌توان نرفتن به بهشت را توجیه نمود. جهت دوم توجیه علامه مبنی بر این‌که ولد الزنا به جهنم برود، ولی در آنجا عذاب نشود، نیز غیر قابل پذیرش است. اولاً این حدیث بر جهنم نرفتن ولد الزنا دلالتی ندارد تا بخواهیم آن را این‌گونه توجیه کنیم. نهایت دلالت ظاهر حدیث نرفتن به بهشت است و نه نرفتن به جهنم. به علاوه، آیا ممکن است کسی در جهنم باشد، ولی عذاب نشود؟ دوزخ جایگاه عذاب است و معنا ندارد که دوزخیان در دوزخ عذاب نشوند یا حتی متنعم گردند! سخن علامه زمانی عجیب‌تر می‌نماید که می‌گوید ولد الزنا در عین این‌که کارهای نیک انجام داده است، وارد دوزخ می‌شود. البته با توجه به این‌که او در نهایت این مسئله را دشوار دانسته و علم آن را به خداوند وا گذاشته است، می‌توان دریافت که خود نیز از این توجیحات ناخشنود بوده است.

در توجیه دوم گفته شد که ولد الزنا به خاطر عمل پدر و مادرش وارد بهشت نمی‌شود؛ زیرا بر اساس آیه شریف فرزند به پدر و مادر ملحق می‌شود. به همین دلیل اگر حلال زاده در کودکی بمیرد، به پدر و مادرش ملحق خواهد شد. این توجیه نیز به دلایلی قابل پذیرش

نیست. نخست، این‌که در این توجیه به آیه ۲۱ سوره طور استناد شده است، در حالی که از این آیه بر نمی‌آید که پدر و مادر ولد الزنا کافرند تا او به آن‌ها ملحق شود. در واقع زنا باعث کفر نمی‌شود تا از راه الحاق فرزند به پدر و مادر، ولد الزنا را نیز کافر بدانیم. نکته دیگر، این‌که از این آیه می‌توان عکس آن‌چه در این توجیه گفته شده برداشت نمود. آیه می‌گوید کسانی که مؤمن هستند و فرزندان آنان نیز همانند خود آن‌ها ایمان بیاورند، به والدین خود ملحق خواهند شد. به همین دلیل برخی از مفسران مراد آیه را فرزندان بالغ دانسته‌اند؛ زیرا غیربالغ‌ها مکلف به ایمان نیستند.^۱ علاوه بر این، انتهای آیه نیز بر این دلالت دارد که عمل فرزندان به پدران ارتباطی ندارد و چیزی از ثواب آنان کم نمی‌کند، زیرا هر کس در بند عمل خود است. مفهوم مخالف این سخن آن است که اگر پدر و مادر یا فرزندان مرتکب خطایی هم شوند، خطای آنان به پای دیگری نوشته نمی‌شود. حتی اگر مفاد این توجیه را بپذیریم نیز باز مشکل ناسازگاری با آیات قرآن و عقل و روایات قطعی باقی خواهد ماند.

توجیه القاری نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بر اساس آن، حدیث عام است و شامل همه زنا زادگان می‌شود؛ اما زنازاده‌ای که کار نیک انجام داده است، از شمول این حکم خارج است و به گونه‌ای تخصیص آن حکم عام به شمار می‌رود. باید توجه داشت که بر طبق این گفته، حدیث از ابتدا شامل چنین فردی نمی‌شده و فقط زنازاده‌ای را در بر می‌گرفته که کار نیک انجام نداده است. به عبارت دیگر، زنازاده نیک کردار تخصصاً از موضوع بحث خارج است. در این صورت دیگر عموم مورد نظر شکل نخواهد گرفت تا بخواهد تخصیص بخورد. به علاوه، این‌که زنازاده نیک کردار به بهشت و بدکردار به جهنم می‌رود، مسئله جدیدی نیست و او نیز مانند دیگر انسان‌ها انگاشته شده و با او بر اساس کارهایش رفتار خواهد شد.

نتیجه

روایت «ولد الزنا لا یدخل الجنة» و نمونه‌های هم‌مضمون آن از نظر سند ضعیف است؛ زیرا در برخی منابع شیعی بدون سند و به صورت مرسل نقل شده است و در منابع اهل سنت نیز به خاطر ابهام در نام راوی، اضطراب در سند و قرارگیری افراد غیر ثقه و ضعیف در سلسله راویان نقل‌های مختلف آن را باید ضعیف دانست. محتوای این روایت نیز با آیات

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۱۳.

متعددی از قرآن کریم ناسازگار است، و براساس حکم عقل به قبح ظلم، کاری ظالمانه نیز به شمار می‌رود و با روایات مختلفی که از نظر سند بر این حدیث برتری دارند، نیز ناسازگار است. همچنین بسیاری از صاحب نظران و حدیث شناسان آن را ضعیف و باطل دانسته‌اند. توجیهاات موافقان این روایت نیز نمی‌تواند ضعف سند و محتوای آن را جبران نماید. تمام این امور صدور روایت را با تردید جدی مواجه می‌سازد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان آن را دلیل یا شاهد حکمی فقهی یا اخلاقی قرار دهیم.

کتابنامه

- ابوهریه، عبدالحسین شرف الدین، ترجمه: ابراهیم سید علوی، قم: انتشارات علامه عسکری، ۱۳۹۱ ش.
- إتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة، احمد بن ابی بکر البوصری، بی‌جا، دار الوطن، ۱۴۲۰ ق.
- الإحتجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- الإرشاد، محمد بن محمد المفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة (الموضوعات الکبری)، ملاعلی القاری، تحقیق: محمد بن لطفی الصباغ، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
- اصول و قواعد فقه الحدیث، محمد حسن ربانی، قم: بوستان کتاب، دوم، ۱۳۸۷ ش.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
- البدایه و النهایه، اسماعیل ابن عمر (ابن کثیر)، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- تاریخ آداب العرب، مصطفی صادق رافعی، بی‌جا، دارالکتب العربی، بی‌تا.
- تاریخ مدینه دمشق، علی ابن حسن دمشقی (ابن عساکر)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبہ الدینوری، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی‌تا.
- تحف العقول، حسن ابن شعبه حرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- تدوین السنة النبویة، محمد زهرانی، نشأته و تطوره من القرن الاول الی نهاية القرن التاسع الهجری، ریاض، ۱۴۲۶ ق.
- تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.

- التوحيد، محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨ق.
- الجامع الصحيح (صحيح مسلم)، مسلم ابن حجاج النيشابوري، بيروت: دارلنكر، بی تا.
- جامع بيان العلم و فضله، ابن عبد البر، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٨ق.
- جمع الجوامع (الجامع الكبير)، جلال الدين سيوطي، نرم افزار مكتبة الشاملة.
- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابونعيم اصفهاني، مصر: السعادة، ١٣٩٤ق.
- الخصال، محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٣ق.
- سنن الكبرى، احمد بن شعيب، نسائي، تحقيق: عبدالغفار البنداري و سيد كسروي حسن، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
- شرح المقاصد، مسعود بن عمر تفتازاني، تحقيق: عبدالرحمن عميره، قم: الشريف الرضي، ١٤٠٩ق.
- شرح نهج البلاغه، عبدالحميد ابن ابى الحديد، قم: كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
- علل الشرايع، محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم: مؤسسة الداوري، بی تا.
- عوالي اللئالي، ابن ابى جمهور احسائي، قم: سيد الشهداء، ١٤٠٥ق.
- عيون اخبار الرضا، محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق)، بی جا، انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
- فجر الإسلام، احمد امين، بيروت: دار الكتب العربي، ١٩٦٩م.
- فرهنگ علم كلام، احمد خاتمي، تهران: انتشارات صبا، ١٣٧٠ش.
- فرهنگ فرق اسلامي، محمد جواد مشكور، مشهد: بنياد پژوهش های اسلامي، ١٣٧٢ش،
- فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تصحيح: احمد عبد السلام، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- الكامل في ضعفاء الرجال، ابواحمد بن عدی جرجاني، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
- كشف الخفاء و مزيل الألباس، اسماعيل بن محمد العجلوني، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، حسن بن يوسف بن مطهر حلي، تصحيح و تحقيق: آية الله حسن زاده آملی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چهارم، ١٤١٣ق.

- كنز العمال، المتقى الهندي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
- لسان الميزان، احمد بن على عسقلاني، بيروت: مؤسسه الاعلمي، ١٣٩٠ق.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، على بن ابي بكر هيثمي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
- المحصل، محمد بن عمر رازي، عمان: دار رازي، ١٤١١ق.
- مختلف الشيعه في احكام الشريعة، حسن بن يوسف بن مطهر حلي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ثانية، ١٤١٣ق.
- مستدرک الوسائل، حسين نوري (محدث نوري)، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٨ق.
- المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله الحاكم النيشابوري، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
- معجم الأوسط، ابوالقاسم الطبراني، تحقيق: الحسيني و طارق بن عوض الله، قاهره: دارلحرمين، بي تا.
- الموضوعات، ابن الجوزي، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، المدينة المنورة: المكتبة السلفية، ١٣٨٨ق.
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، تحقيق: على محمد البحاوي، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٨٢ق.
- الميزان في تفسير القرآن، محمد حسين طباطبائي، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٣٩١ش.
- نهايه الاقدام في علم الكلام، محمد بن عبدالكريم شهرستاني، تحقيق: احمد فريد مزدي، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٥ق.
- وسائل الشيعة، محمد بن حسن حرعاملي، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.
- «اقتراح تحليل روايات عرضه حديث برقرآن»، جعفر نكونام، صحيفه مبين، شماره ٢٧-٢٨، ١٣٨١ش.
- «بررسی روايات عرضه»، على نصيري، حديث حوزه، شماره ٢، ١٣٩٠ش.
- «گونه های تألیفات حدیثی»، مجید معارف، دانشنامه جهان اسلام، (نسخه اینترنتی)